

# ..... دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز .....

اسماعیل علوی\*

یادکرد:

کمی بیش از یک دهه قبل مردم جمهوری های نواستقلال آسیای مرکزی و قفقاز در چارچوب اتحاد جماهیر شوروی و تحت سلطه حزب کمونیست می زیستند و تنها یک سلسله تحولات سریع الوقوع در بجه ای از جهان نوین به روی آنان گشود و برای ساکنان این مناطق روندی نو و اوضاعی تازه پدید آورد. اوضاع تازه موجب به وجود آمدن برداشتهای متفاوتی از زندگی شد و

کوشش های خاصی برای انطباق با اوضاع جدید شکل گرفت. در ساختار قبلی، سیاست عموماً و انضباط حزبی خصوصاً، ابزار اصلی حاکمیت تلقی می شدند که از این رهگذر، نظام سلطه طبقاتی تحکیم می شد. بر اساس این ساختار، دولت دستگاه تخصصی زور و اجبار و مجموعه ای از نهادهای قهری بود که در رأس و مافوق جامعه قرار داشت.

با فروپاشیدن اتحاد جماهیر شوروی و استقلال جمهوری های نوپدید، الگوی حاکمیت قالبی رو به نابودی نهاد و تنها ابر قدرت جهان یعنی آمریکا تلاش کرد تا سلطه خود را با توانایی ایفای نقش های فرهنگی - سیاسی -

سال اول / شماره ۳ و ۲

اقتصادی و نظامی به تدریج در این منطقه جایگزین کند. وضعیت جدید در سراسر منطقه به دگرگونی‌های عمده‌ای منجر شد و در بعد فرهنگی موج از خود بیگانگی رو به گسترشی، پدید آورد.

این مقاله متضمن ابعاد حضور فرهنگی غرب در آسیای مرکزی و راهبردهای فرهنگی جمهوری اسلامی در آسیای مرکزی و قفقاز است.

دو دهه پایانی قرن بیستم با تحولات عمده‌ای در روابط بین‌الملل همراه بود این تحولات به راهبرد جهان دوقطبی پایان داد و بازاندیشی و ساماندهی نظمی نوین با چشم‌اندازهای جدید را در دستور کار گذاشت.

چنین فرایندی به پدیده «جهانی شدن» (Globalization) با تأکید بر اقتصاد منجر شد که متضمن نظمی جهانگیر است و منطق تجلی «یک قدرت گریزناپذیر» را رواج می‌دهد. انگاره «جهانی شدن» چارچوبی ذهنی پدید آورده است که بر پایه آن جهان یک کل واحد تصور می‌شود و ساختار «تعامل میان کنشگران متفاوت» در سراسر جهان جانشین ساختار «دولت محور» نظام بین‌الملل کنونی می‌شود.

یکی از معرفه‌های اصلی این انگاره پیروزی محتوم لیبرالیسم و دموکراسی لیبرال در سراسر جهان است، زیرا در مقابل این ویژگی فرهنگی غرب جانشینی فرض نمی‌شود. با فرو ریختن اردوگاه سوسیالیسم به عنوان اصلی‌ترین رقیب لیبرالیسم عصر تازه‌ای در روابط بین‌الملل آغاز شد و زمینه گسترده‌ای برای اشاعه هنجارهای لیبرالیسم فراهم آمد.

بدین ترتیب فرهنگ که سال‌ها در مناطق زیر سلطه سوسیالیسم ظهور سطحی یک دیالکتیک تحلیل برنده و بسیط معرفی می‌شد، برآیند متناسب گزینه‌های کنشگران شد و از منافع مسلط اجتماعی حمایتی آرمانی کرد.

نظم جهانگیر با توزیع سریع کالاهای فرهنگی و اطلاعات از طریق ابر شاهره‌های ارتباطی در تغییر و تبدیل فرهنگ نقش فعالی برعهده گرفت و از این رهگذر توانست نخبگان مناطق تازه رهائی یافته از اردوگاه سوسیالیسم را جذب پویایی «جهانی شدن» و اندیشه «وحدت جهان» کند. بر این اساس فرایند نوسازی در این واحدها شکل «ملت‌سازی» به خود گرفت و از رهگذر اقدامات مؤثر رسانه‌های فراگیر و نهادهای



فراملی، تولید هویت‌های فرهنگی کاملاً ملی باز با مشکل مواجه شد.

در این میان کشورهای نوپدید آمده آسیای مرکزی و قفقاز که حول محورهای تاریخی، قومی، فرهنگی معینی شکل گرفته‌اند بر اثر یک تمامیت تأثیرگذار با پیامدهای تدریجی جابه‌جائی فرهنگ مواجهند.

برای آن که درباره ماهیت و مبانی فرایند تحولات در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز توضیح روشن کننده‌ای بدهیم، نخست باید ریشه‌ها، علت‌ها، زمینه‌ها و بستر تاریخی و فکری زایش و پویش اندیشه‌ها و تکاپوهای نوگرایانه را بازبینی و بازکاوی انتقادی کنیم.

نخستین تمایلات غرب باورانه در این مناطق برآمده از آگاهی به عقب‌ماندگی و آشنایی روزافزون با پیشرفت غرب و نیز ضرورت اصلاحات و دگرگونی‌های ساختاری بود. گروه‌هایی از نخبگان و دولتمردان از جنبه‌هایی از افکار و اندیشه‌های غربی و جلوه‌هایی از مظاهر پیشرفت و نهادهای نو در غرب آگاهی یافتند و آن را با وضعیت پریشان جامعه خود مقایسه کردند و به عقب‌ماندگی خود پی بردند. این از عوامل مهمی بود که زمینه فکری ضرورت نوگرایی و همگون‌سازی فرهنگی با غرب را فراهم آورد و تقویت کرد.

ضرورت نوگرایی، در تلاش‌ها و اقدامات نخبگان و دولتمردان در عرصه‌هایی مانند

نوسازی، چهره خویش را آشکار کرد. در راستای مطالبات فرهنگی، ضعف پیش و نا کار آزمودگی نوگرایان در راستای نوسازی و بسنده کردن آنان به تقلید از الگوی نوگرایی غرب، بدون توجه به تفاوت شرایط و نیازهای دو جامعه، کارکرد فرایند نوسازی را محدود و زمینه‌های آسیب‌پذیری اجتماعی و فرهنگی را فراهم کرده است. پدیده نوگرایی و رفتار نوگرایان در اقتباس از غرب در اوضاعی شکل گرفت که تمدن غرب با مظاهر تمدن در هم تنیده و در کلیتی تجزیه‌ناپذیر عرضه شده و ناآگاهی و ناتوانی نوگرایان این کشورها در رویارویی با پیچیدگی‌ها و در هم تنیدگی‌ها و پیامدهای آن از علل مهمی بود که نطفه بسیاری از آسیب‌پذیری‌های اجتماعی و فرهنگی را در بطن تکاپوهای نوگرایانه پروراند.

در روند سلطه فرهنگ غرب بر سرنوشت کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز چند نکته درخور مشاهده است. نخستین نکته، تبلیغات سرسام آور دوران جنگ سرد با اتکا

در حالی که بسیاری از مقدمات فکری و عینی نوگرایی  
 غربی و استدلال تفکر جدید و طبقات جدید در آسیای  
 مرکزی و قفقاز پدید نیامده است، هر گونه الگو قرار  
 دادن و پیروی مطلق از غرب و برتری بخشیدن به  
 مفاهیم و نهادهای نوین مغرب زمین در آسیای مرکزی  
 و قفقاز آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی در پی خواهد  
 داشت.

بر مبنای لیبرالیسم،  
 ناسیونالیسم و دموکراسی  
 است. در تمام این دوران  
 دنیای غرب ابزار تبلیغی  
 را زیر استیلای روزافزون  
 خود درآورد و از راه آن  
 به ترویج هنجارهای خود  
 پرداخت. موضوع  
 دیگری که می‌توان یاد

کرد حاکمیت انضباط حزبی و دستگاه تخصصی زور و اجبار در قالب مجموعه‌ای از  
 نهادهای قهری اتحادیه جماهیر شوروی بود.

نکته دیگر تفاوت‌هایی است که نوگرایان کشورهای آسیای میانه در پشتیبانی از  
 سکولاریسم و عرفی کردن کامل نظام سیاسی-اجتماعی این کشورها با نخبگان و  
 نوگرایان غرب دارند. شیوه انتقال هنجارها، مفاهیم، نهادها و قوانین از دنیای غرب به  
 کشورهای آسیای مرکزی نمونه عینی انعکاس تداوم فرایند تقلید در افکار و مواضع  
 بسیاری از منادیان نوگرایی به شمار می‌رود. از این رو به روشنی درمی‌یابیم که فرایند  
 نوگرایی در این کشورها از همان نخستین مراحل زایش و پویش، نطفه تقلید را که با  
 نوآوری و خلاقیت در تناقض است در بطن خود پرورانده است.

رویکرد گسترده نوگرایان به تقلید که از شیفتگی به غرب و بی‌اعتنایی به میراث فکری  
 و فرهنگی خود ریشه می‌گیرد، قدرت تفکر اقتصادی و توانایی شناخت و گزینش  
 درست را از آنان گرفته به همین دلیل نتوانستند ارزش‌های فرهنگی غرب را نقد کنند و به  
 گرفتن و رها کردن آگاهانه روش‌های خوب و بد هر یک بپردازند.

نکاپوی نوگرایان آسیای مرکزی و قفقاز در رها کردن کامل مفاهیم و ارزش‌های  
 سنتی و معنوی از جفاهای بزرگ آنان است. این تصور که روند نوسازی مستلزم در هم  
 شکستن و نابودی همه مفاهیم و ارزش‌های سنتی و مذهبی است حتی با تجربه جوامع  
 نوگرای غربی نیز سازگار نیست. امروزه اعتبار به فرضیه تضاد کامل میان نوسازی و  
 سنت‌ها حتی در میان بسیاری از محققان و جامعه‌شناسان غربی نیز اعتبار خود را از دست



داده است. دور از منطق است که نو بودن و موجه بودن مفاهیم، ارزش‌ها و نهادهای جامعه خود را تنها با محک مفاهیم ارزش‌ها و نهادهای غرب بسنجیم و آن‌ها را بدون توجه به ساختار، شرایط، ویژگی‌ها و نیازهای جامعه خود بگیریم. هر جامعه باید مفاهیم و نهادهای لازم را از درون فرهنگ و تمدن خویش بگیرد.

نظریه نوگرایی در غرب نیز از متن تمدن و اوضاع تاریخی ویژه و متناسب با آن جوامع برگرفته شده است، بنابراین نمی‌توان تحقق مفاهیم و نهادهای مغرب زمین را به طور مطلوب به دیگر اوضاع فرهنگی و تمدنی تعمیم داد.

تعمیم مصادیق نوگرایی غربی نه ممکن است و نه مطلوب، ممکن نیست زیرا بسیاری از ویژگی‌ها و شرایط و مقدماتی که نوگرایی غرب بر آن استوار است در آسیای مرکزی و قفقاز وجود ندارد؛ و مطلوب نیست زیرا شالوده چنین اقتباسی بر خلاف قرار گرفته است و موجب گسست تاریخی و فرهنگی در جامعه خواهد شد.

در حالی که بسیاری از مقدمات فکری و عینی نوگرایی غربی و استدلال تفکر جدید و طبقات جدید در آسیای مرکزی و قفقاز پدید نیامده است، هرگونه الگو قرار دادن و پیروی مطلق از غرب و برتری بخشیدن به مفاهیم و نهادهای نوین مغرب زمین در آسیای مرکزی و قفقاز آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی در پی خواهد داشت. محدود بودن نوگرایان به اقتباس از محصولات فناوری و فرهنگ و تمدن غرب و ناتوانی در راه یافتن به کانون‌های محرک و سازنده آن‌ها را می‌توان یکی از ویژگی‌های اصلی و نقاط آسیب‌پذیر فرایند نوگرایی تلقی کرد. بنابراین چگونگی رویارویی نوگرایان با پیچیدگی‌ها و در هم تنیدگی‌های فناوری و فرهنگ غرب و گزیدن شیوه‌های کارآمد برای راه یافتن به کانون‌های محرک و سازنده پیشرفت علوم و فنون در غرب، نقش تعیین‌کننده‌ای در کارکرد موفقیت‌آمیز و محکوم به شکست فرایند نوگرایی دارد.

اقتباس از فرهنگ بیگانه این زیان را دارد که چون راه نفوذ مفاهیم و ارزش‌های بیگانه را ناخواسته در پی هم می‌گشاید، به هویت فرهنگ آسیب می‌زند.

البته آشکار است که استقلال مطلق فرهنگی و سد کردن راه هرگونه نفوذ فرهنگی در اوضاع امروز جهان نه ممکن است و نه مطلوب بلکه بایستی آنچه را از فرهنگ بیگانه برگرفته می‌شود با ویژگی‌های تاریخ، فرهنگ و ارزش‌های یک جامعه سازگار کرد. و پیش از اقتباس هر مفهوم فرهنگی درباره ضرورت عقلی نیازمندی‌های خود به آن

یکی از کارسازترین راهبردهای فرهنگی جمهوری اسلامی ایران احیای روحیه خودباوری در پیشقراولان جوامع آسیای مرکزی و قفقاز از راه پدید آوردن فرصت گفتگوی چهره به چهره است. با ایجاد این فرصت بینش فلسفی و تفکر انتقادی به عنوان یک خصلت ارزشی مطرح در تبیین ملاک‌های هنجاری برای ارزیابی روش‌ها، نظریه‌ها، ساخت‌ها و عملکردها مؤثر خواهد بود.

غرب ایمن داشت.

اقتباسی که حامل

چنین سنجش و نقدی

باشد، نشان از اندیشه دارد. کارآیی این اقتباس هنگامی روشن می‌شود که افزون بر شناخت انتقادی غرب از ارزش‌های اساسی فرهنگ خودی رویکردی مؤمنانه وجود داشته باشد.

این ایمان را با گزافه‌گویی درباره تاریخ گذشته نمی‌توان به دست آورد و تنها با نقد میراث فرهنگی می‌توان ارزش‌هایی را بازیافت و به کار بست.

با این مقدمه به راهبردهای فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز می‌پردازیم.

راهبردهای فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز

انبوه تحولات و پدیده‌های نو، در تفکر، بینش و شیوه زندگی ساکنان آسیای مرکزی و قفقاز تأثیر فوق‌العاده‌ای داشته است. از هنگام فروپاشی شوروی و نابودی اتحادیه سوسیالیست، غرب به جلوداری آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت با توانایی ایفای نقش‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی کلیه ابعاد زندگی مردم مناطق تازه استقلال یافته، حضور جدی یافت و با دور نگاه داشتن جمهوری اسلامی ایران به عنوان عامل تأثیرگذار فرهنگی، تمامی قلمروهای زیستی مردم این مناطق را به زیر سلطه خود کشید و به ساختارها، نظام رفتاری و انگیزشی ملت‌های منطقه غلبه یافت. در چنین فضایی فرهنگ، اخلاق و ارزش‌های والای انسانی که حتی در دوران حاکمیت قهرآمیز

فصلنامه فرهنگی و بین‌المللی



دبلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز

حزب کمونیست تداوم یافته بود با نام نوگرایی دستخوش بحران و دگرگونی شد. هنگامی که دستاوردهای این دوره را در مقابل غفلت‌ها، ناهنجاری‌ها، و تعارضات فرهنگی و اخلاقی قرار می‌دهیم به صرافت می‌افزیم که مردم این مناطق که بیشترشان مسلمانند درگیر چه پریشانی و تنگنایی شده‌اند و به‌رغم ادای کسب شعور و غیرت ملی نخبگان در این دوره روزبه‌روز پیوندهای فرهنگی خود با غرب را استوارتر کرده‌اند. علت این همه کوتاهی در شناخت اقتصادی غرب به سبب راحت‌طلبی نخبگان جوامع آسیای مرکزی و قفقاز است. ملت‌هایی که با الهام از نخبگانشان، توانستند سالیان دراز در برابر تبلیغات و سوسه‌انگیز کمونیسم پایداری کنند، در برابر فرهنگ غرب زانو زدند و به میراث فکری و فرهنگی خود بی‌ایمان شدند، و این نبود مگر به علت احساس عقب‌افتادگی و زبونی نخبگان این جوامع در برابر غرب. بی‌ایمانی به دانسته‌های خویش، نخبگان جوامع آسیای مرکزی و قفقاز را دچار عقده فرودستی کرده و همین عقده آنان را در تفکر انتقادی ناتوان‌تر ساخته است.

### احیای روحیه خودباوری در نخبگان

یکی از کارسازترین راهبردهای فرهنگی جمهوری اسلامی ایران احیای روحیه خودباوری در پیشقراولان جوامع آسیای مرکزی و قفقاز از راه پدید آوردن فرصت‌گفتگوی چهره‌به‌چهره است. با ایجاد این فرصت بینش فلسفی و تفکر انتقادی به عنوان یک خصلت ارزشی مطرح در تبیین سلاک‌های هنجاری برای ارزیابی روش‌ها، نظریه‌ها، ساخت‌ها و عملکردها مؤثر خواهد بود. گفتگوی میان روشنفکران و نخبگان می‌تواند به سازگار کردن و ساماندهی تصورات و باورها، به شیوه تحلیلی کمک کند.

نگرش بنیادگرای سکولاریسم مانع اصلی این گفتگو است. بر مبنای این نگرش همه مشکلات و ناهنجاری‌های اجتماعی به ناسازگاری میان ارزش‌های سنتی و ارزش‌های نوین بازمی‌گردد و در این دوگانه‌سازی برتری دادن ارزش‌های نوین و کاستن از اقتدار سنت پیشاپیش منظور شده است. و حال آن‌که اگر جامعه به بهای از دست دادن ارزش‌های والای فرهنگ، سنت و اخلاق اجتماعی و فردی، در راه توسعه، رفاه و

انباشت ثروت اقتصادی گام بگذارد، نتیجه پایانی آن چیزی جز سرگشتگی انسان‌ها، زوال ارزش‌ها و هنجارها و فروافتادن جامعه در بحران هویت و دیگر آفات و انحرافات اجتماعی نخواهد بود. کما این که جامعه امروز غرب به سیر قهقراپی اخلاق و فرهنگ دچار شده است و این تجربه به ما می‌آموزد که آنان به خطا رفته‌اند و ما نباید رفتار آنان را تکرار کنیم.

### همسویی میان تعاملات سیاسی و فرهنگی

پیوند میان فرهنگ و سیاست امری نیست که به تازگی مورد توجه قرار گرفته باشد. فیلسوفان و عالمان اجتماعی بر این نظر متفق‌القول هستند که فرهنگ هم با نظام سیاسی تعیین و مشخص می‌شود و هم خود تعیین‌کننده نظام سیاسی است. فرهنگ به عنوان حافظ یک نظام سیاسی سه کارکرد اساسی دارد:

۱- جامعه‌پذیری سیاسی

۲- انتخاب و تربیت نخبگان

۳- انسجام از طریق ایجاد شعور ملی

از تلفیق فرهنگ و سیاست الگوهای جهت‌گیری در برابر موضوع‌های مختلف تولید و میان جامعه توزیع می‌شود. جهت‌گیری شناختی، جهت‌گیری عاطفی و جهت‌گیری قضاوت و داوری، از این جمله است. از این جهت، فرهنگ با فرهنگ اسلام و با عنایت به این که نظام سلطه در یک جنگ سرد اعلام نشده با فرهنگ اسلام و با عنایت به این که ساخت فرهنگی یک جامعه، محمل مادی ساخت سیاسی آن نیز هست و بر سمت و سوی نوسازی تأثیر مستقیم می‌گذارد، همزمان با اقدامات سیاسی، در سطح وسیعی به گسترش فرهنگ غرب در آسیای مرکزی و قفقاز پرداخت.

ایجاد جریان اطلاعات یکسویه فرایند پیچیده‌ای پدید آورد که نظام یادگیری نقش‌های اجتماعی یکسره به دست فرهنگ مهاجم افتاد، و همان آموزه‌ها پایه ارتباطات جوامع و نظام‌های سیاسی با جهان اسلام شد که آسیای مرکزی و قفقاز جزئی از آن است.

این جریان یکسویه چنان پوشش کاملی ایجاد کرده است که به نظر می‌رسد گریز از



دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز

غرب که در دوران حاکمیت اتحاد جماهیر شوروی بر این مناطق در حسرت یک جای پا بود، امروز با استفاده از مجموعه سازوکارهایی که به دست آورده در آسیای مرکزی و قفقاز به ترویج مسیحیت مشغول است و اگر این گفته مورخ برجسته فرانسوی «رنه رمون» را بپذیریم که: «استعمار، ترویج دین مسیح و فرهنگ غربی سه عنصر به هم پیوسته یک موضوع اند»، شرایط و مناسبات استعماری در عصر جدید بار دیگر تجدید شده است.

جریان یکسویه اطلاعات، نوگرایی را آخرین دستاورد و کامل ترین مرحله تاریخ بشر معرفی می کند و مرادش از نوگرایی، سکولاریسم در بُعد فرهنگی و لیبرالیسم در بُعد سیاسی و اجتماعی است.

«فرانسیس فوکویاما»، پژوهشگر پیشین که اکنون یکی از مدیران دستگاه برنامه ریزی سیاسی وزارت امور خارجه دولت آمریکا است، فروپاشی بلوک شرق و سقوط کمونیسم را نشانه نابودی آخرین رقیب تاریخی لیبرالیسم و استقرار دموکراسی لیبرال را در سرتاسر جهان اجتناب ناپذیر دانسته است. وی با به کار گرفتن فلسفه در خدمت سیاست و راهبردهای سیاسی، در واقع درصدد توجیه نظریه فرمانروایی مطلق غرب به رهبری آمریکا است.

از سوی دیگر جهان غرب که پس از جنگ های صلیبی بویژه از قرن هجدهم از ناحیه اسلام احساس خطر می کند، در قالب نظریه جنگ تمدن ها جدی ترین برخورد در آینده را میان اسلام و غرب پیش بینی می کند. «هانتینگتون» واضع این نظریه، رقابت اسلام با غرب را رقابت دو مکتب می شناساند. برای اهل دقت آشکار است که این نظریه بیشتر کاربرد سیاسی دارد تا نظری، زیرا درصدد پیدا کردن توجیهی برای طرح یک راهبرد تازه است، به نظر وی اسلام برای غرب یک رقیب سیاسی است.

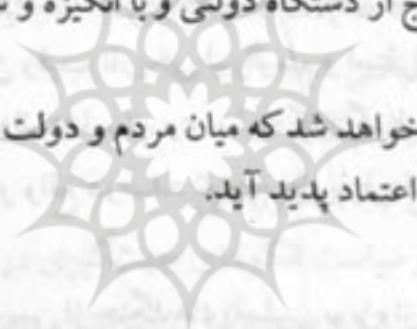
دو نظریه «جنگ تمدن ها» و «پایان تاریخ» یکی سلبی و دیگری ایجابی در پی نابودی اسلام و پرچمدار نوع ناب آن یعنی جمهوری اسلامی ایران است و بر این اساس مخالفت با اسلام بالا گرفته و غرب با قهر گسترده خود به شیوه های مختلف می کوشد تا با اسلام مقابله کند.

در این میان بر جمهوری اسلامی ایران لازم است که با شرح صدر و درک موقعیت

منطقه و تفکیک موضوع‌ها از یکدیگر با ایجاد رابطه‌ای بر مبنای تساهل و تسامح و مدارای سیاسی، به پیدایش فرهنگی همگن و گسترش نمادهای مشترک به عنوان زبان ارتباط همت‌گمارد و حضور خود را در عرصه‌های ساخت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دیگر فرایندها نشان دهد.

ساخت سیاسی مجموعه‌ای از نهادها و سازوکارها مشتمل بر دو بخش دولت و جامعه است. جمهوری اسلامی بایستی با ایجاد ارتباط و همکاری با نهادهای سیاسی در جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز اعم از دولتی و غیردولتی به کارآمدی دستگاه‌های تبلیغی بیفزاید، همچنین بخش غیردولتی در جمهوری اسلامی نیز باید بتواند به تناسب و فراخور امکانات خود در ترویج نهادها و نمادهای بومی سهمی داشته باشد. این اقدام به نوعی تمرکززدایی منطقی است که به گسترش گروه‌های غیردولتی میدان می‌دهد تا خارج از دستگاه دولتی و با انگیزه و شیوه‌های فردی به توسعه روابط فرهنگی بپردازد.

این شیوه موجب خواهد شد که میان مردم و دولت در سیاست‌های فرهنگی حس اتفاق و همدلی و مآلاً اعتماد پدید آید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی